

محض و منہی صادق دان لقاء اهل الله الخیر عمارۃ القلوب و تحفة العیون
 و کلامہم تحفة الغیوب و عری عن العیوب کن فی الدنیا ببدنک
 و فی الآخرة و عند الله بقلبک

شب رفت و حدیث ما بیا بیان نرسید شب خود چه کند قصه ما بود دراز
 اللیل مضی و ما مضی قصتنا لا ذنب له حدیثنا طال و طال
 و السلام علی من اتبع الهدی

بقلم حسین مسرور

یادگار شجاعت تبریزی

(در سال ۱۱۳۷)

مفاد تاریخچه ذیل را شیخ محمد علی حزین شاعر معاصر
 نادر شاه که خود ناظر قضایای جاریه عصر بوده است در
 کتاب خود ذکر کرده و سرجان ملکیم انگلیسی هم در
 تاریخ خویش از او اقتباس نموده است
 (نگارنده)

دروسط یکی از میدانهای تبریز جمعیت زیادی دیده میشد که
 دایره وار ایستاده با کمال دقت بیانات گوینده را میشنوند .
 در کنار این دایره دو نفر روستائی بالباس ژنده بچوبدستی خود تکیه
 زده حضار را مخاطب مطیع قرار داده اند .

یکی از این دو پیر مردی است که شالاه های بانند کلاه پوستش
 سیمای درهم شکسته و پیشانی چین خورده او را از نظرها مستور داشته
 است در پهلوی او جوانی سی ساله ایستاده جملاتی را که پیر فراموش
 میکرد یاد آوری نموده و با غلطهای او را تصحیح مینمود -

از شدت توجه و سکوت مستمعین فهمیده میشد که روستائیان

قضیه مهمی را طرح کرده اند زیرا پی در پی بعد از شنوندگان میافزود. در این ضمن صدائی بلند شد که حضار را متوجه ساخت - مردی موقر که لباسی فاخر در برداشت جمعیت را شکافته در این دایره ورود کرد. مردم از دیدن او قدری عقب رفتند ، چنانچه شخص تازه وارد باسانی داخل جرگه شده بالهجه آمرانه بزبان ترکی از پیر پرسید : عمو کجائی هستی ؟

پیر با کمال احترام گفت : قربان - اهل خوی هستیم - کی آمده ؟ دو ساعت بیشتر نیست - چه خبر داری ؟ قربان - عثمانلوها خوی را گرفتند - وارد خوی شدند ؟ - بلی - عده آنها چقدر بود ؟ - ما خودمان ندیدیم میگفتند خیلی هستند - پرسنده لمحّه بفکر فرو رفته مجدداً پرسید :

تو که خودت ندیدی پس از کجا میگوئی - قربان - ما از قره تپه میآمدیم بار داشتیم ، نزدیک خوی که رسیدیم دیدیم مردم میگریزند ما هم بارها را ریخته مالهارا سوار شده فرار کردیم .

جوان روستائی که تا آن موقع ساکت بود گفت - پیر شب که ما در مرند بودیم مردم آنجا دست و پای خود را جمع میکردند - پیر کلام او را بریده گفت - بلی یکدسته از فراریها خبر آوردند که عثمانلو تا نزدیکی مرند آمده - شنونده پس از مختصر سکوتی بآن دو نفر گفت شما جائی نروید همین جا باشید تا من خبر بدهم - سپس جمعیت را شکافته بعجله از میدان بیرون رفت .

فردا صبح شهر تبریز پراز همه مه بود - جماعت زیادی اطراف عالی قاپو دیده میشدند که بعضی در حال رفت و آمد و برخی جرگه جرگه ایستاده بایکدیگر صحبت میکردند .

انتشارات بسیار بود ولی خلاصه مطلب اینکه قشون عثمانی بسرکردگی تیمور پاشا والی وان عبارت از ۲۴ هزار نفر خوی را گرفته

پیش قراول آنها نیز بمرند رسیده است.

زمام امور شهر تقریباً در دست خان بهادر معروف بکلانتر بود - آنروز و آن شب تمام علما و معاریف تبریز را دعوت نموده مشورت میکردند - جمعی ممتقد بودند که باید مقدمات کار را تهیه دیده مستعد جنگ باشیم - عاده دیگری میگفتند جنگ صلاح مانیست و مقاومت در برابر عثمانلو کاری است مشکل - چه ایران در حال هرج و مرج است و پادشخت ممالک (اسفهان) در تصرف افغان - باینحالت امید مساعدت از هیچ طرفی نیست - ناچار باید باستقبال پاشا رفته اورا با احترام وارد سازیم.

این عقیده میرفت نفوذ یابد که از میان تماشاچیان و توده مردم فریادی برخاسته گشت: هنوز کفن خان نخب جوان نخشگیده باستقبال عثمانلو برویم! مگر فراموش کرده اید که با مردم ایروان چگونه معامله کردند؟ مگر نشنیده اید که در خوی بانوامیس اهالی چه نمودند؟ پس مردانگی را برای کی گذاشته اید - این صدا تائیری شدید در حصار نمود - بقسمیکه جمعی فریاد کردند - باید باستقبال پاشا رفت! اما بانامیر و تمنک - همه زبده شد - آراء سایرین در مقابل این فکر تاب نیآورده بزودی محو و مستهلک گردید.

همه یگدل و یگجهت مصمم شدند که تا آخرین قطره خون خود در مقابل دشمن ایستادگی کنند.

فردا صبح شهر در حال انقلاب بود - فراریان اطراف هجوم آورده بشهر داخل میشدند - مسجد ها - تکیه ها - امامزاده ها - کاروانسرا ها از فراریان مملو بود - بازار تبریز باستثنای بازار اسلحه سازها مابقی در حال تعطیل بود و بازاریان اموال خود را بخانه ها می بردند.

بالغ بر چند هزار روستائی و ایلیاتی مهاجر بامر کلانتر مشغول

ساختن دیوارهای خراب و بستن راهها بودند - فردایی آنروز بعد از فراریان افزوده شد - زنهای روستائی اطفال خود را بدوش گرفته پیاده وارد شهر میشدند - ساعت بساعت خبر نزدیک شدن ترکها میرسید .
 نزدیک غروب یکدسته سوار و پیاده از ایلات مجاور شیر که بازن و بچه فرار کرده بشهر میآمدند خبر قطعی ورود عسکرا بصوفیان منتشر ساختند - کلانتر سه هزار نفر مسلح را مامور کشیک اطراف شهر نموده چند نفر پیاده را نیز برای کسب اطلاع بحوالی اردوی ترك روانه نمود -

سفیده صبح دمید - صدای شبیه اسبان ترك دهاتیان اطراف شهر را بیدار کرد - لفظش چرخهای توپخانه در صحاری و کوه ها پیچیده صدائی شبیه بفرش رعد ایجاد مینمود .
 پاشای رئیس قشون اعزامی شب را بصوفیان مانده عدده از فراریان وسکنه اطراف شهر را گرفته مشغول تحقیقات بود هر چه باطلاعات پاشا میافزود بر مسرت وی اضافه میگشت چنانچه پس از قهقهه طولانی اطرافیان خود می گفت - راستی این عجم ها خیلی دیوانه و بعکس آنچه معروف است احمق میباشند !

یکمشت مردم بی اسلحه باشهر بی حصار و دیوار مهیبی جنک شده میخواهند در مقابل توپهای ما بایستند - بسیار خوب - همین امروز باید گوشمالی بانها داد که عبرت سایر عجمان باشد - وگرنه پشت دیواره هر شهری باید یگماد معطل شد .

قاچار قلی بیك که یکی از سرکردگان بود با چهار هزار نفر ابوابجمعی خود که مردمی رشید و مخلوط از کرد و اهالی ارز روم بودند - داو طلب شدند که در نصف اول روز فردا تبریز را تسخیر شده تحویل بدهد .

ضولی نگشید که قاچار قلی بادستورات لازمه سواران خود در ابرداشته

چهار نعل بطرف تبریز راند .

تبریزیان در کوچه های اطراف شهر سنگر بندی کرده کشیک میکشیدند. قشون ترك برای یکساعت از افتاب گذشته بنای حمله را گذاشت . توپهای آنها در و دیوار شهر را هدف قرار داده پی در پی آتش میکردند - پس از دو ساعت زدو خورد چهار هزار نفر قشون قاچار قلی کوچهای حمله (قره چی) را گرفته بداخل شهر بنای پیشرفت را گذاردند .

جنگ دست بگریبان بانهایت سختی دوام یافت نزدیک بود قاچار قلی مردم را عقب نشاند که پسر بزرگ کلاوتر باسه هزار مرد جنگی از پشت سر بانها حمله برد - قاچار قلی مجبور شد از دو طرف بجنگد - و همین قضیه سبب شد که رابطه آنها با قشون خارج شهر مقطوع گردد .

تبریزیان هجوم آورده ترکانی که در کوچها محصور بودند در میان گرفتند - عثمانیان تازه نفس دلیرانه هوجنگیدند - در این ضمن یکنفر کرد که طیپانچه قاچار قلی را پیمیکرد بوی فتیله شنیده ملاحظه کرد که جوانی تبریزی پشت قاچار قلی را هدف قرار داده - باعجله که کرد برای فهماندن خطر باقای خود نمود - کار گذشته دود باروت فضا را تیره کرده قاچار قلی از اسب در غلطید .

ولی جوان تبریزی هم پس از کشتن چهار نفر کرد بزخم خنجر بالاخره کشته گردید .

کشتن قاچار قلی سپاهیان محصور را بوحشت انداخته - طولی نکشید که تا آخرین نفر عرضه شمشیر تیز گردیدند - این نکته نیز گفتنی است که زنهای تبریز هم در این فتح سهیم بودند و سنگهای آنها که از بامها میریخت کمک بزرگی بشکست قاچار قلی نمود .

قضیه قاچار قلی و از میان رفتن چهار هزار قشون در یک محله تبریز تیمور پاشا را با اهمیت فتح شهر متوجه ساخته باو فهمانید که بکاری

خطیر دست زده و بامانی بزرگ رو برو شده است .
 باین واسطه فرمان داد که قشون از حمله بشهر دست کشیده بیهوده
 خود را در مهلکه نیندازند - پس از مراجعت قشون و تحقیقات کاملتری
 تیمور پاشا ملتفت شد که امروز خیلی خطا رفته و پنجهزار نفر قشون
 را قربانی نقشه غلط خویش کرده است .
 شب بخيال شبیخون از محله (آجی کرپی) خواستند وارد شهر
 شوند ولی مردم تبریز بقدری بیدار بودند که از کوچکترین حرکت خصم
 مقصود او را فهمیده بمدافعه بر میخواستند .
 چند روز بدینمنوال گذشت - تیمور پاشا که خیال میکرد در
 اینمدت بسرحد عراق هم خواهد رسید - خود را منکوب و در مقابل
 يك شهر بی قشون - شکسته و عاجز مشاهده نمود .
 لهذا یکی دوروز قوای خود را راحت باش داده که پس از تهیه
 نقشه های تازه تری مقصود را تعقیب کند .
 یگروز صبح بقشون ترك فرمانداد که بشهر یورش بردارند توپ
 خانه ترك از دور آتش میکرد - و سوار نظام شمشیر کش بسنگرها
 حمله مینمود - مردم شهر مثل يك خانواده دست بهم داده در رو برو شدن
 بادشمن بیگدیگر پیشی میکردند .
 تانزدیک ظهر این جنك شدید دوام داشت - ترکها کاری از پیش
 نبردند - سنگرهای شهر بقدری محکم بود که توپهای آنها نتوانست کمترین
 نتیجه عاید سازد
 تیمور پاشا بفکر تازه افتاده فرمان داد که قسمتی از قشون ترك
 بقراء و قصبات اطراف شهر هجوم آورده هر کرا یافتند از شمشیر بگذرانند
 از پیر سالخورد تا طفل خورد سال باحدی ابقا نمایند .
 وصول این خبر اهالی شهر را بهیجان آورده گفتند : شرط مردی نیست
 که ما خود را حفظ کرده هموطنان خویش را در چنگال دشمن بگذاریم

پسر ارشد کلانتر با سه هزار پیاده بكمك اهالی دهات شتافت - طرفین در اطراف (شیرینجه) بیگدیگر برخوردند - سر عساکر آمدن آنها را غنیمت دانسته یقین کرد که در میدان تبریزیان را مغلوب خواهد نمود لذا خود با هشت هزار نفر باستقبال پسر کلانتر تاخت - مردم شهر که از قضیه مسبق شدند از سنگرها بیرون آمده به تیمور پاشا حمله کردند .

چنگه تبریز در زیر گرد و غبار و دود باروت پنهان گردید - انعکاس غریب نوپ نغمه مرگ میخواند - کار باستعمال اسلحه سرد منتهی شد - جوانمردان تبریز بایک روح معنویت و اتحاد داد مردی میدادند اینجا دیگر مسئله شاه و سلطنت در میان نبود - شهوت حکومت و آرزوی ریاست آتش این جنگ را دامان نمیزد - اینجا شوق و شور وطن پرستی و تعصب ملی مشوق و مهیج نفوس بود -

تبریزیان میخواستند وطن خود را حفظ کنند و بزرگترین قوا نمیتوانست آنها را منصرف کند - برادر کشته میشد برادر جای او می نشست پدر زخمی میشد پسر تفنگ او را برمیداشت .

چند ساعت بغروب مانده جناح راست قشون ترك که بشهر نزدیکتر بود رو بگریز نهاد - تیمور پاشا منتهای کوشش را برای مراجعت آنها نمود - سودی نبخشید - ضمناً خود کلانتر هم بادهسته از ایللیان **که** مردمی رشید و متهور بودند بقلب قشون ترك تاخت و کار را از هر طرف بعثمانیان سخت گرفت .

دیری نگذشت که شیرازه انتظام ترکان از بیگدیگر بگسست و تیمور پاشا جنگ و گریز کنان خود را بصوفیان رسانید - تبریزیان سلحشور دست از تعاقب دشمن نکشیده مؤخره الجیش آنها را در میان گرفتند تیمور پاشا در صوفیان هم توفقی نکرده بگسره تاهرنند راند . و از قشون ترك نیز قسمتی از سواران توانستند جانی از معرکه بدربرند -

بقیه قشون پاشا عرضه دمار و هلاک گشته کلیه اموال و ائقال آنها بتصرف دلاوران تبریز درآمد.

شکست تیمور پاشا دولت عثمانی را متعجب و متغیر ساخت - زیرا پاشای بغداد هم از طرف عراق عرب بایران دست انداخته ولایات غربی را ضبط و تصرف مینمود .

در اینصورت هیچ منتظر نبود برای تصرف یکشهر بی سپاه و مرزبان قریب ۲۰ هزار قشون خود را تلف کرده کمترین نتیجه هم باو عاید نشود - پس بایستی بهر قیمت تمام شود آذربایجان را تصرف کرده تلافی این شکست را بنماید .

بنا بجهت فوق الذکر قشونی مرکب از پنجاه هزار سوار و پیاده کار دیده انتخاب نموده بریاست یکی از سرکردگان ترک برای سرکوبی تبریزیان و فتح آذربایجان کسبیل داشت .

خبر حرکت این قشون به تبریز رسیده اهالی را که منتظر چنین روزی بودند برای مقابله آماده ساخت

یکی دوزبزرگان و اشراف شهر در عمارت عالی قاپو جمع شده برای تهیه وسایل جنگ مشورت میکردند - در نتیجه حکم عمومی صادر شد که اهالی شهر پیران و اطفال خردسال و دختران را بکوهستان طوالش و کیلانات فرستاده قسمت کاری سکنه از زنان و مردان و جوانان جنگجو در شهر مانده جنگ دشمن را بپذیره شوند .

از فردا کاروان طوالش در حرکت آمد - هر کس چارپای زیاد داشت بدیگران داد - جمعی سواره و برخی پیاده براه افتادند .

عمال دیوان و مامورین کلانتر نیز برای تهیه آذوقه باطراف روانه شدند - یکی از تجار عیسوی که صاحب ثروتی هنگفت بود قریب نصف مایملک خود را برای خرید آذوقه و تهیه اسلحه اختصاص داد .

سایرین نیز به نسبت تمکن خویش مبلغی کارسازی نمودند :
در این ضمن خبر ورود عثمانیان به بایزید در شهر شیوع یافت.

نا تمام

(تصحیح لباب الالباب)

بقیه از شماره هشتم از سال هفتم

۱۲

قزوینی در صفحه ۲۹۲ سطر ۱۷ مینگارد :

« ص ۱۹ س ۱۴ نشو ، استعمال این کلمه بمعنی نمو

غلط مشهور است و صحیح نشأ است چه وی مهموز است نه

ناقص « انتهى

در این نگارش و ایراد گویا قزوینی بلفت مراجعت نکرده و گرنه

بر او معلوم میشد که (نشو) بمعنی نمو صحیح است و ائمه لغت بصحت

آن تصریح کرده اند چنانچه صاحب تاج العروس در لغت (نشی) در

ضمن مستدرکات مینویسد :

« ونشوت فی بنی فلان نشوة و نشوا . کبرت . عن

ابن القطاع قال قطرب هی لغة و لیس علی التحویل « انتهى

پس املائی عبارت عوفی که در صفحه ۱۹ سطر ۱۴ مینگارد :

و از راه ضرورت بیادیه رفت و نشو و نماء او در میان اعراب اتفاق

افتاد (صحیح است نه غلط و در نویسندگان و افاضل قدیم غلط

نویسی رسم نبوده است چنانچه در این زمان رسم است .

۱۳

قزوینی در صفحه ۲۹۳ سطر اول مینگارد :

« ص ۲۲ س ۲ حسی ، یعنی حسب الحالی »